

اظهارات آیت الله موسوی اردبیلی درباره پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در گفت و گو با روزنامه اعتماد

در قطع نامه، بحث مفصلی است که من یک بخشی از آن را عرض می کنم. شاید دو سه شب پیش از پذیرش قطع نامه بود که یک شب، ظاهر آما پنج نفر بودیم، آقای خامنه ای، آقای هاشمی، آقای موسوی نخست وزیر و بنده، احمد آقا هم آنجا بود، قرار شد برویم پیش حضرت امام تا ببینیم که نظرشان چیست، البته، بعد از سقوط فاو که اوضاعمان کمی نابسامان بود. من مقداری مریض بودم، آقایان گفتند شما به همین صورت هم بیاید، عیب ندارد، ما رفتیم خدمت امام (ره)، در آنجا گزارشی داده شد. آن کسی که بیشتر جبهه می رفت، آقای هاشمی بود؛ بنابراین، بیشتر گزارش می داد. تنها کسی که حرف نمی زد، من بودم؛ زیرا، بیمار بودم. نظر ما این بود که با این وضعی که پیش آمده باید قطع نامه را قبول کنیم یا نه. امام (ره) خیلی صریح و قاطع گفتند: «نه»، از آن طرف هم در تهران موشک باران بود در نزدیک خانه حضرت امام (ره) هم پناهگاهی درست شده بود. به حضرت امام عرض کردیم:



کشورهای عربی از صدام را اعلام کرد و نوشت: «عراق و به همراه او تمامی اعراب نمی گذارند که عراق شکست بخورد».

□ آقای صفوی! [ویژگی اصلی این جنگ چه بود؟]

■ جنگ ما یک جنگ عقیدتی بود، یک جنگی بود که با توجه به فناوری و ابزار جنگی نیروهای ما این جنگ در یک معادله عقلانی قابل محاسبه نبود؛ زیرا، طرف مقابل همه چیز داشت، حمایت‌های نظامی، تسلیحاتی، نظامی و بین المللی. و در این طرف جنگ حتی سیم خاردار به ما نمی فروختند، حتی تفنگ کلاشینکف به ما نمی فروختند. امام [ره] ما و مردم ما در این جنگ اعتقادشان این بود که این جنگ برای این نیست که خاک سرزمین ایران را بگیرند، برای این است که انقلاب اسلامی ایران را، نظام نوپای اسلامی را ساقط کنند و این جنگ، جنگی است علیه انقلاب اسلامی، برای شکست نظام جمهوری اسلامی است؛ و امام (ره) می گفتند، این جنگ، «جنگ اسلام و کفر» است. نیروهای رزمنده ما با اعتقاد به خدا با اعتقاد به جهاد فی سبیل... می جنگیدند و شهادت را با جان و دل می پذیرفتند و همان طور که امام [ره] در سال ۱۳۶۴، قبل از فتح فاو در جلسه ای که در جماران به منظور تشریح عملیات رفته بودیم، فرمودند: اصلاً فرمانده کل قوا خداست، این خدایی که به شما امر کرده است نماز بخوانید، همان خدا هم به شما امر کرده است، دفاع کنید، یعنی دفاع کردن، واجب است، در این تعبیر، حقیقتاً، نیروهای ارتش و سپاه و بسیج برای خدا می جنگیدند، مجاهد فی سبیل... بودند، درست که اهدافشان این بود که از کشورشان دفاع بکنند، از ملت شان دفاع کنند، اما همه اینها برای اطاعت امر خدا صورت می گرفت. من حقیقتاً عرض می کنم اکثر آنهایی که در جنگ بودند، آن نصرت الهی را می دیدند، نه با چشم سر که با چشم دل می دیدند. آنها احساس می کردند آن وعده های خداوند حق است، و آنچه خداوند در قرآن فرموده اند که: خداوند نصرت می دهد به مؤمنین، خدا پیروزی می دهد به مؤمنین و در صحنه های جنگ و عملیاتهای مختلف، آن نصر و پیروزی را و آن بشارتهایی که خداوند برای نصرت مؤمنین داده بود، بسیجیان می دیدند.

روزنامه همشهری، ۵ خرداد ۱۳۸۳



«حالا که تمام شهر زیر موشک باران است، شما چرا به پناهگاه نمی روید؟»، گفتند: «من نمی روم، همه که پناهگاه ندارند». گفتیم: «پس ما هم نمی رویم»، گفتند: «شما بروید، با من کار نداشته باشید». آن شب به همین جا تمام شد، برخاستیم و آمدیم. من هم بیماری ام کم کم بهتر شد. باز که دور هم جمع شدیم، صحبت شد که برویم پیش امام (ره)، شاید نظرشان برگشته باشد. من هم جزء طرفداران رفتن پیش امام (ره) بودم. یکی از دوستان به من اعتراض کرد: شما آن شب یک

که ایشان قطع نامه را قبول کند و ما هم همگی آن را تأیید کنیم، اگر قضیه بحران بر طرف شد، که هیچ و گرنه امام (ره) به کمک ما بیاید. بحث به اینجا رسید و آن شب تمام شد، ما با آن فکر رفتیم و فکر کردیم و هر چه شد توکل بر خدا، تا آمدیم، قبل از آنکه بخوابیم، احمد آقازنگ زدند و گفتند: «امام [ره] می گویند دست نگه دارند تا من بگویم که چه کار کنید»: ما فردا صبح منتظر بودیم که امام (ره) آخرین فکرشان را بگویند. مثل اینکه ایشان فکر کرده بودند که این کار یک نفر، دو یا پنج نفر نیست؛ بنابراین، گفتند: «من می پذیرم و اطلاعیه را می دهم، شما افراد و ائمه جمعه را جمع کنید، اول به آنها بگویم، بعد اطلاعیه را می دهم». امام (ره) اطلاعیه را که نوشت، به سه قوه فرستاد که نظرشان را بگویند که نمی دانم تغییری کرد یا نه. قطع نامه این طور قبول شد ...

روزنامه اعتماد، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۳

کلمه هم حرف نزدید، اینجا که هستیم، مصر هستیم که برویم پیش امام (ره)، اما آنجا یک کلمه حرف نمی زنید؛ گفتیم: «مریض بودم». بالاخره، قرار شد پیش امام (ره) برویم و رفتیم. ایشان نماز را در خانه خود می خواند، ما که رفتیم، قبل از ما نماز را تمام کرد و رفت داخل، امام (ره) باخبر بود که برای چه آمده ایم. رفتیم داخل باز صحبت آغاز شد، امام (ره) گفتند: «من نمی کنم». وقتی که دیدند دوستان می گویند صلاح است، گفتند: «بریزند همه ما ۵، ۶ نفر را بکشند، چیزی می شود؟ هر روز این همه جوانها در جبهه کشته می شوند. ما هم کشته می شویم؟» من گفتم: «شما بهترین صورت را می فرمایید؛ زیرا، اگر الان موشکی بیندازند که ما کشته شویم، نهایت این است که ما پنج، شش یا ده سال جلوتر مرده ایم، اما درباره ما خواهند گفت که اینها مثل حضرت اباعبدالله قیام کردند، زورشان نرسید، کشته شدند؛ بنابراین، هر یک از ما بعد از کشته شدن یک امامزاده می شویم و مردم را خدا نجات می دهد. این بهترین صورت است، اما بدتر از این صورت هم هست، اگر اینها بیایند استان خوزستان را تا کرمانشاه بگیرند و دیگر جلو نیابند، نفت را که می گیرند، دست ما را از آن چیزی که نان مردم را تأمین می کند قطع کنند و نیابند ما را بکشند، آن وقت نمی توانیم جواب مردم را بدهیم، اگر مردم گفتند کاری که شما می خواستید بکنید، این بود؟ اگر مردم سر ما بریزند چه کار کنیم؟ این وضع بدتر است»، امام (ره) فرمودند: «حالا پیشنهاد شما چیست؟» آقای هاشمی که در آن وقت فرمانده هم بود، گفت: «من قطع نامه را قبول می کنم، حتی اگر مردم بر سرم بریزند، منتها دیگران هم به من کمک کنند»، اول قرار شد